



شهادت

برشی از زندگی

سردار شهید حاج سعید سیاح طاهری



קושתחוקבסנוכחמ |  .

شهیدی که در سوریه، عراق و در هر مکان و
زمانی شهید شده باشد همانند این است که
جلوی درحرم امام حسین(ع) شهید شده
است؛ چرا که اگر این شهیدان نبودند اثری از
حرم اهل بیت(ع) نبود.





در این راه قدم بگذار!

هر روز میلیون ها نفر می میرند و کمی بیشتر به دنیا می آیند، و تاریخ نام اکثر آن ها را به خاطر ندارد. تاریخ فقط نام کسانی را به خاطر خواهد سپرد که آن را به جلو هدایت کرده باشند. جهان به دست افرادی تغییر می کند که بتوانند دیگران را با خود همراه کنند، و این کاری است که شهیدان آن را خوب بلدند.

شهدا، این سردار بزرگ اسلام را نیز با خود بردند و این شهید نیز قطعا دیگرانی را در این مسیر به حرکت وا می دارد. «سعید شهید» نه اولین است و نه آخرین.

این راه همچنان ادامه دارد...

عندك سبرزون
والحسب لله في قلوبنا
لمرآة بل الحبيب



- ❖ دبیر تمام ادوار جشنواره‌های دانش آموزی فیلم دفاع مقدس
- ❖ سردار شهید حاج سعید سیّاح طاهری متولد سال ۱۳۳۶ آبادان.
- ❖ عضو هیأت واگذاری زمین های روستایی، ازسوی دادگاه انقلاب اسلامی آبادان (درابتدای انقلاب).
- ❖ عضو شورای فرماندهی بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ارون‌کنار.
- ❖ سومین فرمانده بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آبادان (بعد از شهادت شهید حمید قبادی نیا).
- ❖ فرمانده گردان ضد زره امام حسین (ع) در تیپ ۲۰۱ ائمه (علهم السلام)
- ❖ جانشین گردان زرهی تیپ ۱۵ امام حسن مجتبی (ع).
- ❖ عضو بازرسی نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران.
- ❖ فرمانده گردان پیاده مقداد آبادان.





■ دو خصلت در رفتارش نمود داشت: «بزرگی وادب». خیلی مراقبت می کرد حرف لغواز دهانش خارج نشود. باهاش که حرف میزد، اونقدر پیش چشمم «بزرگ» می نمود که خودم رو جمع و جور می کردم تا حرفهام خارج از قواره نباشه.





■ دوتا خصوصیت متضاد هم داشت! در عین «سختی و استقامت در کار» بسیار «خوشرو و خوش رفتار» بود.
این حرف هرکسیه که یک بار با حاجی حرف زده باشه: «بشره فی وجه» (همیشه لبخند بر لب داشت).





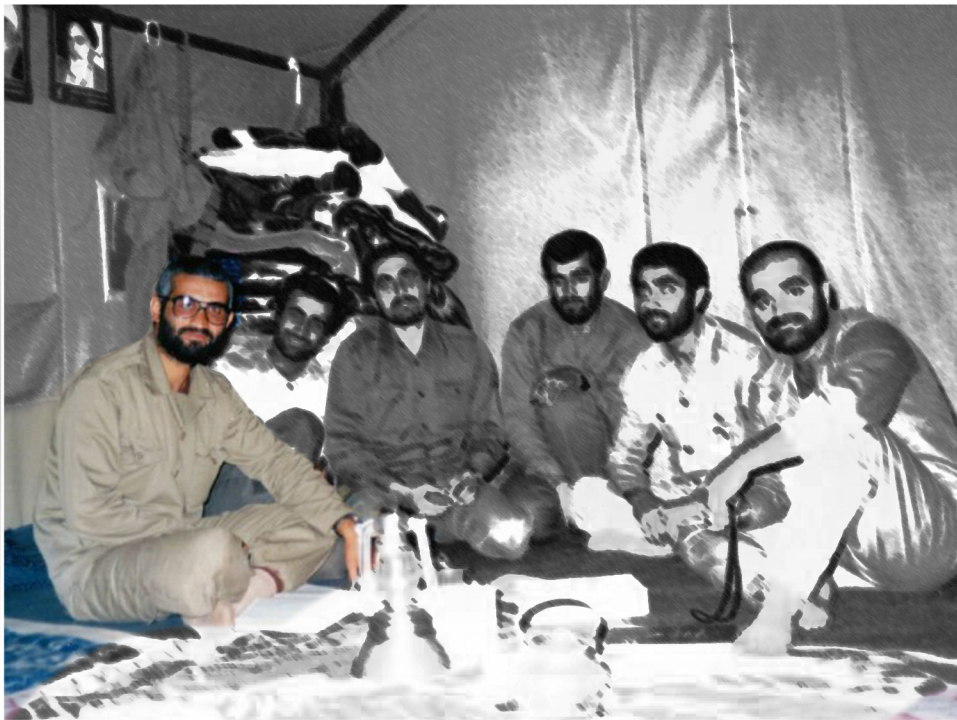
■ فرمانده گردان بود؛ ومشغول جمع وجور کردن کارهای خط. راننده را زدند! حاجی پرید پشت تانکر آب وشروع کرد به جابجا کردن آب برای بچه ها. بی تکلف بود حاجی...





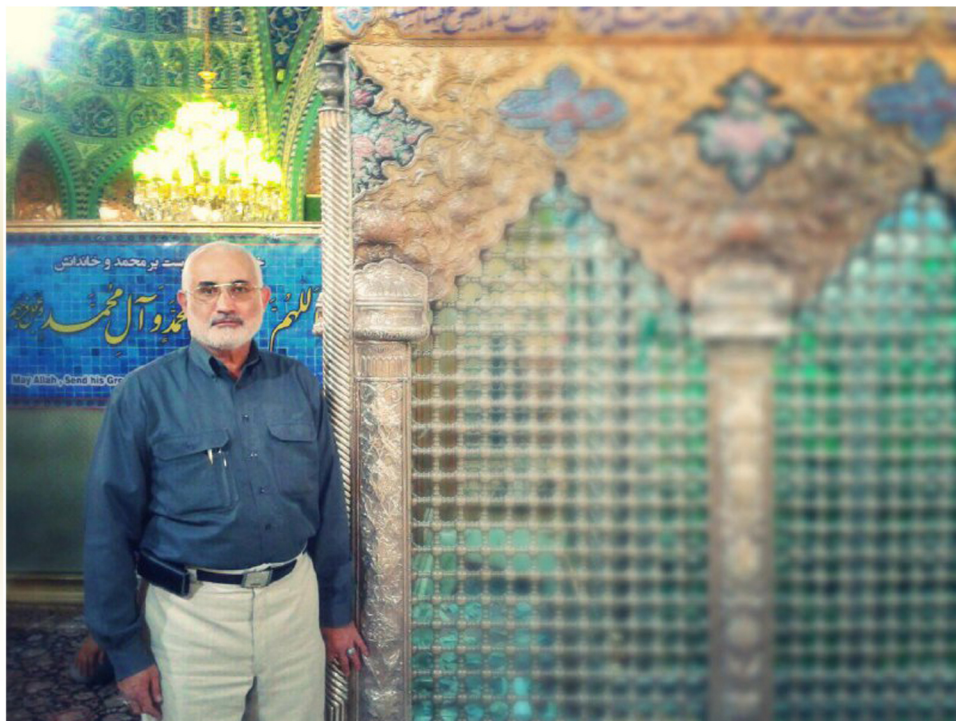
■ هرگلی بویی داره. اما حقیقتاً حاج سعید بوی چندین گل رو می داد! وقتی میدیدمش یاد شهیدان «حمید قبادی نیا»، «جمال گودرزی» و «حسینعلی حیدری» باهم برام زنده می شد. از هر کدومشون خصلتی داشت.





■ از حاج سعید حتی یک بار «من اینکار را کردم» را نشنیدم! ولی او پایه‌ی کارهای بزرگ و رو زمین مونده بود. طرح بزرگ «یادمان ۱۷۷ شهید گمنام آبادان» از بزرگترین و ماندگارترین کارهایش بود. «گلزار غریب»ی که اکنون تبدیل به یکی از یادمانهای مشهور دفاع مقدس در مسیر کاروانهای زائران راهیان نور شده است.





■ واقعاً سرباز ولایت بود و به دنبال انجام تکلیف! از پخش فیلم برای بچه ها در جشنواره های دفاع مقدسی و برگزاری مسابقه کتابخوانی در زندان برای زندانیان و یادمان داری در «ایران» گرفته، تا نشستن پشت یک قبضه در «سوریه».

گفتم: حاجی! میخوام باهات پیام سوریه. گفت: اونجا خدم وحشم نیست ها! سخته ها!...





■ فرمان «جهاد فرهنگی» آقا، خواب و خوراک روزش گرفته بود. برای انجام تکلیف دوری و نزدیکی زمان و مکان برایش معنایی نداشت. مسیر طولانی چندصد کیلومتری تهران-آبادان را یکه و تنها با ماشین می آمد، برای «خدمتگزاری شهدا».

از سوریه هم که برگشت، در مدت مرخصی اش برای پیگیری امور شهدا، یکر است آمد آبادان...





■ برای کار شهدا یک ویژگی بارز داشت: «تلاش بیش از حد توان». مصداق (المومن اذا وعد وفی) بود.





■ توی کار با کسی شوخی نداشت! به خصوص سر حفظ بیت المال.





■ هیچ وقت "بیکار" نبود. به اندازه ای در آبادان می موند که کاری رو پیش ببره.





■ همیشه خودش را بدهکار نظام و انقلاب میدانست. انگار نه انگار که جانبازی با مجروحیت کتف و انگشت و از دست دادن یک چشم است! با داشتن حدود ۶۰ سال سن، هنوز هم مثل یک جوان کار می کرد





■ وقتی میگفتی «آبادان» انگار که درمورد یک تگه از بدنش حرف می زدی. در بازرسی سپاه کل کشور، جایگاه ویژه ای داشت. اما وقتی پیشنهاد راه اندازی و احیای «گردان مقداد» در آبادان را بهش دادند سریع قبول کرد. تاسیس یک گردان، آن هم از صفر!





■ دو طاهری فرمانده گردان مقداد بودند و آخرش هم شهید شدند!
«حمیدرضا طاهری خراسانی» و «سعید سیاح طاهری».
طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَثَابٍ...





■ روزی که مأمور شدم به گردان مقداد، خدا خدا میکردم فرمانده خوبی بالاسرم باشه! بعدها از همراهی با حاجی احساس غرور میکردم. بعد از چندسال که به اهواز منتقل شدم، ارتباطمان همچنان برقرار بود. بنایش بر حفظ ارتباط عاطفی بین نیروها بود. هر چند وقت یک بار سر میزد؛ اگر نمیرسید حتماً تماس میگرفت





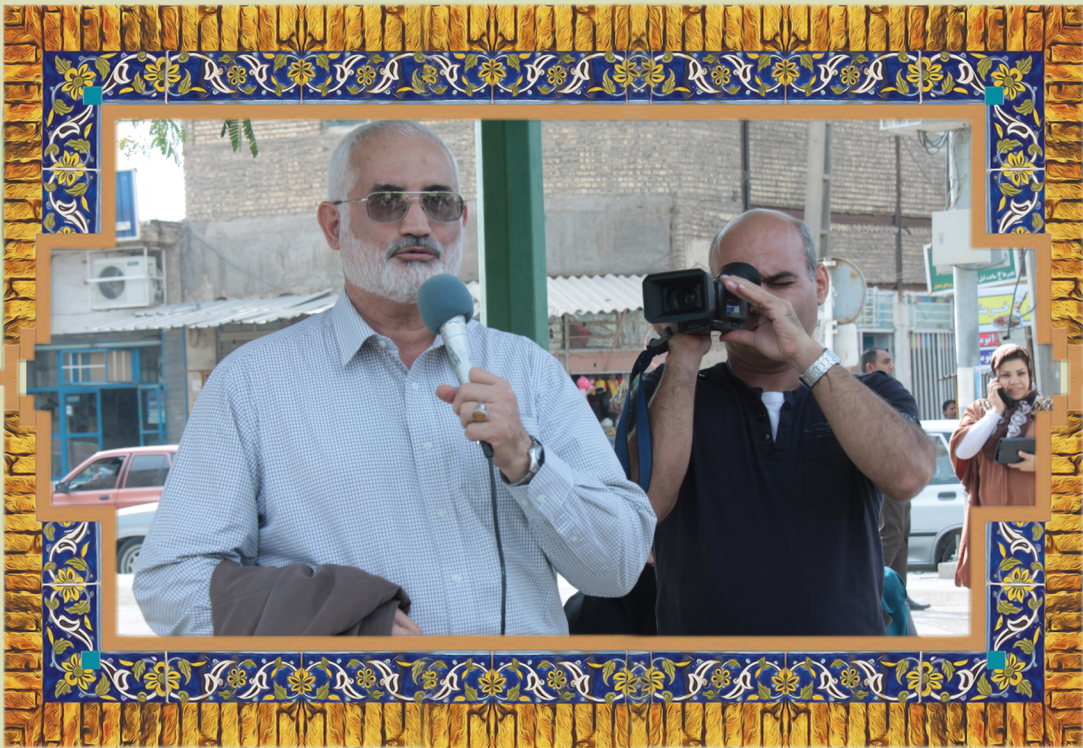
■ مدیریت کوتاهش بر کاروان زیارتی سرشار از خاطره بود. این مسوولیت هیچگاه در نظرش عادی و تکراری نمی نمود. دائم سفارش زوآر را به خدمه کاروان می کرد: «حواستون باشه، این زائر شاید اولین و آخرین باری باشه که همراهمونه. سنگ تموم بگذارید!»





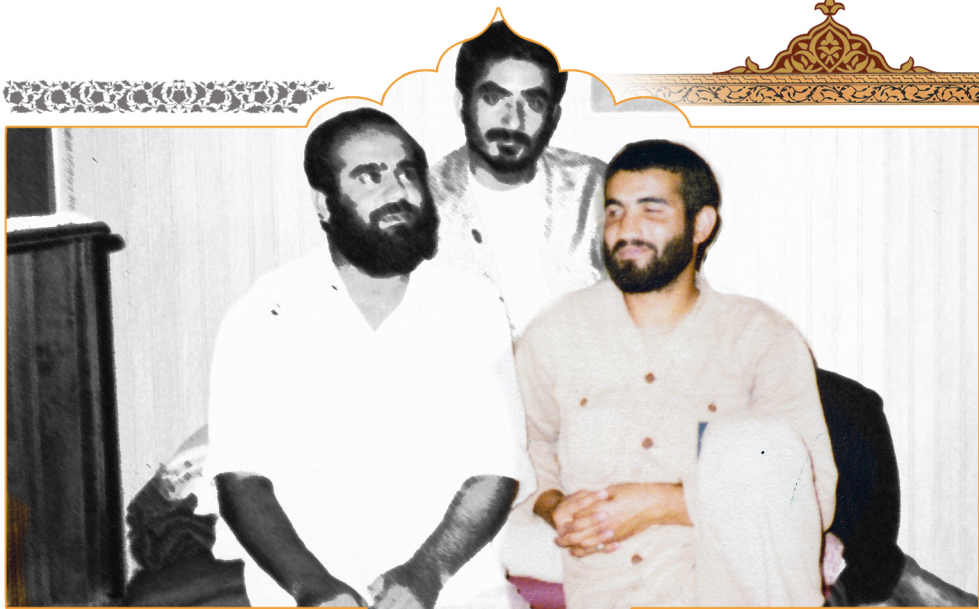
■ در آخرین سفر عتبات عالیات (پیاده روی اربعین) که همراهش بودم، خیلی بی تاب بود. میگفت: «ما این همه میاییم و میریم ولی شهید نمیشیم! دعاکن شهید بشیم...»





■ بخاطر بی توجهی مسوولین امر؛ «قصه سینما رکس آبادان» شده بود یک «عُصّه ای برای بچه های انقلاب» و حربه ای در دستان دشمنان دین و ضدانقلاب. اولین مراسم جدی ای که برای شهدای سینما رکس برپاشد، به همت حاجی بود. اون هم تو چله ی تابستون و به مدت یک هفته!





■ با سردار شهید «عبّاس علیزاده نوحی» انس و الفتی دیرینه داشت؛ اونقدری که اسمشو روی یکی از پسرهای گذاشته بود. همسرش می گفت: این اواخر خواب «عبّاس» رو زیاد میدید. حاجی میگفت: خواب می بینم داریم با عباس پرواز می کنیم.





■ یک سال پیش با هم رفتیم گلزار شهدا. کنار مزار «جواد زیارتی» یه جای خالی بود. گفتم: اینجا را گذاشتیم برای احمد علاقه بند که مفقوده! با اطمینان گفت چرا؟ اینجا رو واسه ی خودم می خواستم!





■ می گفت: «دوتا آرزو دارم: دیدن آقا و شهادت».

۱۰ روز قبل از سفر آخرش رفت خدمت آقا؛ یک هفته بعد هم شهید شد...





■ ۲۳ دی ۶۵ توی کربلای پنج شدیداً مجروح شد.
۲۹ سال دنبال شهید و شهادت دوید؛ تا ۲۳ دی ۹۴ خودش پر کشید.





نوه شهید طاهری بر دوش پدر
در مراسم تشییع پیکر شهید

■ خانواده را مملو از فضای جهاد و شهادت کرده بود. روز شهادت حاجی، به پسرش زنگ زدم و تسلیت گفتم.
گفت: چرا تسلیت؟ بگو تبریک! خوشِ حالش!...





شهادت

فرمانده گردان ضد زره امام حسین
و از جانبازان ۸ سال دفاع مقدس
تاریخ شهادت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۳

حی بن عباد الایلی



فرزند شهید

بیشترین ویژگی که همه از او می شناسند، دقت ایشان و توجه زیاد ایشان به بیت المال بود. خیلی سفارش می کردند به رعایت اینها. و چه بگویم درباره ولایی بودن شان؟ این دفعه آخر قبل از آنکه به سوریه بروند و به شهادت برسند، با همدیگر صحبت می کردیم تاکید داشتند که فراموش نکنیم که دشمن ما اسرائیل و آمریکا هستند. این [گروه] هایی که ما با آنها درگیر هستیم ثمره آمریکا و اسرائیل است. این را هیچ وقت نباید فراموش کرد. دشمن اول و آخر ما آمریکا و اسرائیل است.





همسر شهید

امروز جنگ بین کفر و اسلام است. امروز باید با آمریکا و اسرائیل مبارزه کرد. یا در سوریه یا عراق یا ایران. ایشان می گفتند که این جبهه را نباید فراموش کنیم. در روزهای آخر، آرام و قرار نداشتند. من به زور ایشان را دوهفته نگه داشتم. همه جا هم طلب شهادت می کردند و از من می خواستند که هیچ گاه از ایشان نخواهم [که نرو] و برای [ماندن] او دعا نکنم. از [فکر] فوت کردن در بستر خیلی رنج می بردند. به آرزوی شان هم رسیدند. شهادت گوارای وجودشان.



عن حرم زینب یدافع کل غیور
الما رضاها اردود زینب تنسبی
حی سعید الطاهری بالدم یصیح
حرم زینب ما یدوسه الاجنبی
سید رضا قارونی

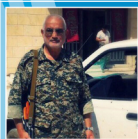
به نستعلیق خون، سین تو شین و عین تو ها شد
ز حسرت جان ما لبریز و... جام تو طهورا شد
ز هر انگشت تو صدها هنر از جنس چشمانت
ز برق چشم مستت هر چه ناپیدا هویدا شد
سپید سبزا آخر روی و موی تو به سرخی زد
هزاران لاله از بستان رخت رزم تو وا شد
«و منهم من...» تو بودی و اسیر خستگی ها من
«پرندۀ تر ز مرغان» ... عاقبت بهر تو نجوا شد
«سعید طاهری» اینجا، «شهید طاهری» آنجا
به نستعلیق خون، سین تو شین و عین تو ها شد
حسین تیرانداز



سید طاهری
شهید



می گفت: «دوتا آرزو دارم: دیدن آقا و شهادت».
۱۰ روز قبل از سفر آخرش رفت خدمت آقا؛ یک هفته بعد هم شهید شد...



تهیه و تنظیم:

قرارگاه ایمانی بصیرتی ولایت
نهاد امامت جمعه آبادان